

تأملی در زندگی و دیوان اشعار پیر شرفشاه دولایی

دکتر یوسف اسماعیل زاده*

چکیده:

از پیشینه‌ی آثار مکتوب به گویش گیلکی، چندان اطلاع دقیقی در دست نیست. بیشتر آثار گیلکی از دوره‌ی مشروطه به بعد نوشته شده است. گویا دانشمندان زیادی در قرون سوم و چهارم هجری به زبان‌های گیلکی و طبری بر قرآن تفاسیری نوشته‌اند. در عهد دیالمه نیز نثر دیلمی متداول بود و قدیمی‌ترین شاعران گیلکی زبان در عهد آل‌بویه بوده‌اند. پیر شرفشاه دولائی، قاسم انوار، قدیمی‌ترین شاعرانی هستند که به گویش گیلکی شعر سروده‌اند.

پیر شرفشاه دولائی از شاعران قرن هشتم هجری است که در گیلان می‌زیست. وی دیوانی دارد شامل ۷۶۹ دوبیتی که تمام آن را به گویش گیلکی سروده است. در باب زندگی و احوال او مطالب مستندی وجود ندارد و زندگی او با افسانه‌ها آمیخته شده است.

دیوان او تا کنون سه بار تصحیح و منتشر شده است. اشعار او آمیخته با مفاهیم و الفاظ عارفانه است که البته می‌توان مفهوم عاشقانه نیز بر آن حمل کرد. ماجرای عشق پیر شرفشاه به خوری سو، خواهر امیره ساسان گسگری در بین مردم شهرت فراوانی دارد.

در این مقاله نخست معرفی مختصری از پیشینه‌ی ادبیات گیلکی ارائه گردیده و سپس به بررسی احوال شاعر پرداخته شده است.

در بخش دیگر این نوشتار، مفاهیم و مضامین اصلی و اندیشه‌های شاعر در دیوان او در ۳۰ محور ارائه شده است

کلید واژه‌ها: شعر گیلکی، پیر شرفشاه دولائی، قرن هشتم، مضامین.

* استادیار گروه ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور منجیل

مقدمه

از پیشینه‌ی آثار مکتوب به گویش گیلکی، چندان اطلاعات دقیقی در دست نیست. بیشتر آثار گیلکی از دوره‌ی مشروطه به بعد است. گویا دانشمندان زیادی در قرون سوم و چهارم هجری به زبان‌های گیلکی و طبری بر قرآن تفاسیری نوشته‌اند. در عهد دیالمه نیز نثر دیلمی متداول بود. (عباسی، ۱۳۸۹: ۱۶) قدیمی‌ترین اثر به زبان گیلکی مربوط است به نوشته‌ای از ظهیرالدین مرعشی درباره‌ی بنای شهر آمل. (همان) قدیمی‌ترین شاعران گیلکی زبان به عصر آل بویه مربوط است. شاعری به نام «دیواره ورز» (مسته مرد) شاعر دوره‌ی مجدالدوله‌ی دیلمی (۳۸۷-۴۲۰ ق) در آن عصر می‌زیسته که منظومه‌ای به نام «چموش نامه» به او منسوب است. برخی از نوشته‌های گیلکی از دیر زمان بدین ترتیب است:

۱. دیوان پیر شرفشاه دولائی:

نمونه‌ی کامل شعر گیلکی است که امروزه در دسترس است. نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی آکادمی بخارست رومانی موجود است. شرفشاه از شاعران قرن هشتم هجری قمری است. دیوان او یک بار توسط محمدعلی صوتی در سال ۱۳۵۸، توسط احمد سوار رخس در سال ۱۳۶۱ و سپس بار دیگر به کوشش عباس حاکی در سال ۱۳۷۲ تصحیح شده است. مقداری از اشعار پیر شرفشاه، جزو دست نوشته‌های درن خاورشناس آلمانی/ روسی دیده می‌شود. این شعرها را میرزا ابراهیم گیلانی در سال ۱۸۶۰ میلادی برای درن نوشته و ترجمه کرده است. این نوشته‌ها هم اکنون در کتابخانه‌ی سالتیکوف شیچردین روسیه موجود است. (مدنی، ۱۳۶۹:؟)

۲. غزلیات گیلکی قاسم انوار:

در دیوان قاسم انوار از شاعران سده‌ی نهم، غزلیات گیلکی دیده می‌شود. «لمعات گیلکی و ترکی او ارزش دسته اول در زنده نگهداشتن بسیاری از کلمات و تعبیرات محلی ایرانی دارد.» (صفاء، ج ۴، ۱۳۶۳: ۲۶۰)

تأملی در زندگی و دیوان اشعار پیر شرفشاه دولایی ۳۵

۳. اشعارگیلکی میرزا عابد فومنی، ملارضا ابن ملا رستم فومنی، میرزا باقر لشت نشایی و میرزا ابراهیم گیلانی از سده‌ی سیزدهم قمری. همه‌ی این موارد را درن گردآوری کرده است. (مدنی، ۱۳۶۹)

۴. اشعار گیلکی در کتاب خطی «مجمع تصنیفات» در روسیه. (همان)

۵. قصیده‌ای به هفت لهجه از حافظ صابونی که برای خان احمدخان گیلانی‌آخرین فرمانروایی کیائیان فرستاد. گذشته از زبان کهن قزوینی که با دیلمی و گیلکی خویشاوندی دارد، می‌باید یکی از این هفت لهجه به احتمال فراوان به گیلکی باشد. این قصیده از سده نهم است. این اشعار مفقود است. (همان)

زندگی پیر شرفشاه دولائی:

پیر شرفشاه دولائی از شاعران قرن هشتم هجری است. او از مریدان شیخ تاج الدین ابراهیم زاهد گیلانی و از معاصران امیره ساسان گسگری از خاندان مرداویش است. در باب زندگی و شرح حال او اطلاعات دقیقی وجود ندارد. اغلب سرگذشت او با افسانه‌ها آمیخته شده است.

در دو متن قدیمی از شخصی به نام پیر شرفشاه، ذکری به میان آمده است: نخست کتاب روضات‌الجنان و جنات‌الجنان تألیف کربلایی تبریزی است که در اواسط قرن دهم هجری نوشته است. مؤلف ضمن ذکر قبور بزرگانی که در داخل شهر تبریز مدفون‌اند از عارفی به نام پیر شرفشاه نام می‌برد. (کربلایی تبریزی، جزء اول، ۱۳۴۴: ۴۹۴) اما در باب مدفن او می‌نویسد که مزارش در محلی به نام اواء در تبریز است (همان) بنابراین معلوم می‌گردد که شخص مورد نظر پیر شرفشاه تبریزی است نه پیر شرفشاه دولائی؛ چرا که مزار پیر شرفشاه دولائی در دار سرای گیل دولاب در منطقه‌ی طالش است. (طباطبایی، ۱۳۲۰:

۲۶) منبع دوم، کتاب تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی است در شرح وقایع سال‌های ۹۲۳-۱۰۳۸ ق. در این کتاب آمده است که «میر آقای مردود به مرقد غفران پناه دستگاه پیر شرفشاه گسگری ملتجی گشت» (فومنی، ۱۳۴۹: ۲۴۷)

بنابراین به نظر می‌رسد که در سال ۱۰۰۰ ق یا کمی قبل از آن، مزار پیر شرفشاه مورد زیارت و توجه بوده است. سنگ قبر او امروزه مفقود است. اما در گذشته، برنهارد درن روسی در سال ۱۸۶۱ از سنگ قبر شرفشاه، قالب برداری نموده بود که بر روی آن سنگ سال ۵۷۷ تاریخ مرگ و سال ۱۰۲۴ تاریخ نصب سنگ، قید شده بود. اما برخی از محققان بر این عقیده هستند که درن به اشتباه عدد را از راست به چپ خوانده است. (شرفشاه، ۱۳۷۲: ۶) البته در سال‌های بعد، آن سنگ قبر دیگر وجود نداشت. با توجه به استعمال کلمات مغولی در دیوان پیر شرفشاه، پذیرش تاریخ ۵۷۷ ق دشوار است.

نکته‌ی مهم در یافتن زمان تقریبی زندگی پیر شرفشاه این است که شرفشاه شیفته‌ی خوری سو (خواهر امیره ساسان گسگری) بود. در کتب تاریخی دوره‌ی صفویه اغلب از امیره ساسان گسگری نام برده شده است؛ نظیر: خلاصه‌التواریخ قاضی احمد قمی، احسن‌التواریخ حسن بیگ روملو، تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی، تاریخ گیلان و دیلمنسان ظهیرالدین مرعشی. در این کتاب‌ها در فاصله سال‌های ۷۸۹-۷۹۲ (در کتاب تاریخ گیلان و دیلمنستان) و سال‌های ۹۷۴ و ۹۷۹ از امیره ساسان سخن به میان می‌آید. «اگر شرفشاه دولائی معاصر امیره ساسان گسگری بوده است، و اگر در تاریخ گیلان دو نفر به نام امیره ساسان گسگری وجود داشت که یکی در اواخر قرن هشتم و دیگری در اواخر قرن دهم می‌زیست، با توجه به این که در اواخر قرن دهم مرقد غفران دستگاه پیر شرفشاه گسگر محل‌التجا بوده است و چون دیدیم که شرفشاه قرن ششم و هفتم جنات‌الجنان نیز تبریزی بود و دولائی نبوده است، پس باید نتیجه گرفت که پیر شرفشاه دولائی در قرن هشتم می‌زیست، مگر آن که تاریخ غیر متیقن ۵۷۷ را به روایت درن به نقل از سنگ قبر مفقود شده شرفشاه بپذیریم و او را از قرن ششم بدانیم.» (پیر شرفشاه، ۱۳۷۲: ۹)

زبان و مذهب شرفشاه:

در هر حال، شرفشاه ساکن دولا منطقه‌ای در غرب بندر انزلی بوده است. ساکنان آن منطقه گیلک زبان و اکثراً شیعه هستند. در پنج دوبیتی‌یی خویش از گیلان نام می‌برد و در دوبیتی اشاره می‌کند که از وطن خویش دور افتاده و در غربت زندگی می‌کند. زبان او گیلکی است و بسیاری از واژه‌های مستعمل در دیوان او امروزه متروک است. آنچه از اشعارش بر می‌آید این است که مذهب تسنن داشته است. او خلفای راشدین را مدح گفته و از حضرت علی (ع) به نیکی یاد کرده است. اشاراتی هم دیده می‌شود دال بر این که به سفر مکه رفته است.

معشوق شرفشاه:

پیر شرفشاه دولائی در هفت دوبیتی خویش، از خوری سو (نور خورشید) نام می‌برد. تا قبل از چاپ دیوان شرفشاه، نام معشوقش را خروسه می‌گفتند و مقبره‌ای هم به نام سیده خروسه معروف است. شرفشاه در اشعارش در مورد جوانمرگی و ناکامی خوری سو بسیار گفته است.

مشرَب عرفانی شرفشاه:

دیوان شرفشاه مشحون از تعابیر و اصطلاحات عرفانی که مستلزم بررسی دقیق است تا مشرب عرفانی وی معلوم گردد. اشارات فراوانی به اعضاء بدن نظیر خال، لب، چشم، رخسار، میان و... دارد که مشخص نیست منظورش معشوق جسمانی است یا بر اعتقاد المجاز فنطره‌الحقیقه گفته است؛ شاید هم او را باید در عداد عارفان جمال‌پرست به حساب آورد.

شعر شرفشاه:

اشعار او دوبیتی و به شیوه‌ی اشعار عارفانه سبک عراقی است و دارای چهار مصراع مقفی است. وزن اشعار هجائی نیست زیرا تعداد هجاهای آن با هم مساوی نبوده و اغلب در حدود ۱۳-۱۴ هجا می‌باشد. و با معیارهای وزن عروضی هم همخوانی ندارد و با زحافات عروض قابل تطبیق نیست. احتمالاً با آهنگ‌های خاصی خوانده می‌شده است و باید آن را جزو ترانه‌های غیر عروضی بدانیم. (شمیسا، ۱۳۶۳: ۳۱۲ و ۳۱۴) در دیوان او ۷۶۹ دوبیتی، ۲ تک بیت مستقل، ۱ سه بیتی و ۲ مثنوی دیده می‌شود. البته در این شمارش ۱۹ بیت تکراری لحاظ نشده است.

مضامین اشعار:

دیوان پیر شرفشاه از حیث موضوع، تنوع چندانی ندارد. چند موضوع اصلی و پایه‌ای در دیوان شرفشاه دیده می‌شود که شاعر در حول آن موضوعات شعر سروده است؛ نظیر عشق، معشوق، دنیا، خوری سو. از این رو در این نوشتار موضوعات مختلف اشعار دیوان پیر شرفشاه استخراج گردید و در ۳۰ مورد ارائه گردید.

موضوعات دیوان پیر شرفشاه

۱. یکرنگی با دوست (خداوند) دوبیتی (شماره ۱، ۲)

گیلکی:

دوستا چه ولاوی شیشه و چه نطفه کله

dust - a Će vol äv-e Ši Še o Će naft- o kolo

چه کوشکه در کوشکی خانه و چه خرفی کله

ce ku Š Šk e dar ku Ško x äno o Će xarf o kolo

تأملی در زندگی و دیوان اشعار پیر شرفشاه دولایی ۷

چه شار چه شمس چه شلوار اوی پابره

Če Š ār Če Šams Če Šalv ār avi p āboro

شون و ول و وارنگ یکینه دوستی وره (ش ۱)

Š un o vol o v ā ng yakin o dust o var o

برگردان:

برای دوست چه شیشه ای از گلاب و چه گنداب

چه قصری در میان قصر ها، چه پناهگاهی در شاخه های سرخس

لباس چه از شال و شمشه دوزی چه شلواری بی لبه

گیاه هرز جنگلی و شاخه های گل در پیش دوست یکی است .

۲. مبارزه با نفس کافر (شماره ۳)

گیلکی:

خبر ببو خرف درشا نخست خلق جان بره

xobor babo xorf dor Š a naxost xolq j ā n boro

آوازه همین که کافر لشکر آورده

ā v ā zo hamin ke k āfor lo Š kor āvor o

آن کافر که بایه مرا چکنه کوا بره

ā n k ā for ke bayo mora Če kono kov ā boro

می کافر مرا به همسایه دیمجا دره. (ش ۳)

mi k ā for mora bohams āyo dimj ā doro

برگردان:

خبر رسید که فقط در بوته‌های سرخس مردم جان به در می‌برند
می‌گویند که کافر دارد لشکر می‌آورد
اگر آن کافر بیاید با من چه می‌کند مرا کجا می‌برد
کافر من در همسایگی من است.

۳. آرزوی وصال دوست (ش ۷۸، ۴، ۵، ۶، ۴، ۴)

گیلکی:

ولا بویند مردمان یکی باغ دره

vola ba vind mardom ā n yeki bā q o dor o

دوستا بویند که یکی بند و بلا دره

dust a ba vinid ke yeki bond o bola dor o

شیری خفتگاه بوی نید که آهو چره

Ŝ iro xoft g ā h bavind ke ā hu Ć oro

باز کده شکار کوکی چنگالا دره. (ش ۵)

b ā z o kodo Ŝ ok ā r kavk o Ć ong ā l a dor o

برگردان:

ای مردم گل را ببینید که در باغ کسی است
دوست را ببینید که در بند و بالای کسی گرفتار است
ببینید که در کنام شیر آهو می‌چرد
و شکاری را که باز کرده است در چنگال کبک است.

۴. توصیف عاشق (ش ۲۳، ۷)

گیلکی:

عاشق آن بو که زندیق علما بو

ă Ŝ eq ă n bovo ke zondiq o olm ă bavo

مست وا بوه و یرم بر دره ستا بو

mast va bavo o yorom bor dor o ost ă bavo

اسلام و شریعت نداره جه وصال بو

esl ă m o Ŝ oriat nad ă ro jo vos ă l bavo

عاشق بهر کو دلخریونا وا بو. (ش ۷)

a Ŝ eq bo har ku del xorivon a va bavo

برگردان:

عاشق کسی است که از نظر علما کافر باشد

باید که مست باشد و بی خود بر درگاه ایستاده باشد

باید برای وصال اسلام و شریعت را از دست داه باشد

عاشق باید هر جا که آن دلریاست باشد.

۵. توصیف معشوق (ش ۲۱، ۱۱، ۱۰، ۲۷، ۲۶، ۲۵)

گیلکی:

ti sino jonn ăt o naim o n ăz ăi

تی سینه جنات نعیمه نازانی

nay ăft o Ŝ ir o Ŝ or ă b ru yo rov ă n I

نیافته شیر و شراب روی روانی

کنار گوی زرین دره نشانی

kon ā r e gu yo zorrin dor o ne ā Š ā n I

تیجا سجده گاه میره دیدانی. (ش ۱۰)

ti j ā sojdo g ā h o mi re did ā n I

برگردان:

سینه ات بهشت نعمت هاست و تو نمی دانی
شیر و شراب به آن راه نیافته اما روح و روان است
در کنار آن گوی زرین نشانه ای است
سجده گاه تست که برای من دیدنی است.

۶. دوری از معشوق (ش ۱۲، ۲۹)

گیلکی:

ای باد به سلام شیکا تو مشکه بو وا

ey b ā d bo sol ā m Šik ā tu mo Šk o bu v ā

ده دمستان به زلف میشنه کووا

dodomst ā n bo zolf o mi Š on o kuv ā

اول می حال ده وجو چشم مشکه بو وا

avvol mi h ā l dovoju co Šm mo Š k o bu v ā

انگه ده دم مو زرده کلالکی گو وا. (ش ۱۲)

ān gah dodom mu zord o kolalok o gu v ā

برگردان:

ای باد وقتی که برای سلام به نزدیک آن مشک بو می‌روی
و به آن زلفی که انبوهی از بنفشه است می‌دمی
اول از حال من در چشم‌های آن مشکبوی بجوی
سپس به آن زلف‌های طلایی پیچیده و گره زده‌اش بدم.

۷. در جستجوی معشوق (ش ۱۳، ۴۹)

گیلکی:

به خواب نرگش دئیم ندانم خیر و وا

be x ă b norgos de im nodan xeyr u v ă

ریحان یه به چال ارغوان و خیر و وا

reyh ă n pobo Ć ă ă l arqovn xiru v ă

ول واخشت رنگا به بستان و سنبل بو وا

vol vaxo Š t rong a bo bost ă n o sonbol bu v ă

گو این چه بو می گلندام و سنبل بو وا؟ (ش ۱۳)

guin Ć e bavo mi gol and ă m o sonbol bu v ă

برگردان:

گل نرگس را در خواب می‌دیدم نمی‌دانم که آیا خوب است؟

و ریحان و پامچال و ارغوان و خیر و وا

گل به بستان رنگ بخشید و سنبل به آن عطر داده است

بگوئید که آن گل اندام و سنبل بوی من چه شده است؟

۸. مرگ خوری سو (ش ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹)

گیلکی:

سالو کان مار بگشت می دل کو وا

s āluk ān m ār ba go Št mi del o ku v ā

چونکه اجل فاره سست دیم خوری سو وا

Č unke ajol farosost dim xor o su v ā

حاجت کدمی فلکا و مسیو وا

h ājot kod omi folok a o mosir u v ā

که موزن تو وهارانی وهار وا (ش ۱۴)

ke muzon tu voh ā r ā n o voh ā u v ā

برگردان:

ای سالکان دلم را مار نیش زد

زیرا که مرگ بر چهره خوری سو رسید

از فلک و گردش زمان تمنا می کردم

که این بهار بهاران را نزن و نبر.

۹. شکایت از روزگار (ش ۳۲)

گیلکی:

بسی بازم به خون دل سیا رشته چنگالا

bos I baz om bo xun o del sey ā ro Š t o Č ong ā la

تأملی در زندگی و دیوان اشعار پیر شرفشاه دولایی ۱۳۸۵

بدانسته باین چرخى نقش و پرگالا

badaanost o bo in Ć orx o noq Ŝ o porgaala

گفتم فلکا کج روا شعبده بازا

goft om folok aa koj rov aa Ŝ oabodo baaz aa

مکن کج روی و جتی بکده باز آ (ش ۳۲)

makon koj ravi o je ti bakod o baaz aa

برگردان:

بسیاری از بازها چنگال‌های خود را به خون دلم آغشته کرده‌اند

نقش و حرکت فلک را فقط به همین دانسته‌ام

گفتم ای فلک ای کج رو، ای شعبده باز

دیگر کجروی مکن و از کارهایت باز گرد.

۱۰. تفاخر (ش ۳۴)

گیلکی:

بسی بازم دلیرم حسامم آشکارا

bosi baaz om dolir om hosaam om aa Ŝkaaraa

کیا زهره بویه دنیره می شکارا

kiya zahro bavih donir o mi Ŝ okaara

همان کرکس نیستم مرداری کنه شکارا

hamaan korkos nist om mordaar bakon o Ŝ okaara

واکدم خود را بدو عالم اشکارا (ش ۳۴)

vakod om xod raa bo du aalom aa o Š kaaraa

برگردان:

همچون باز هستم، دلیرم و برندگی و تیزی من آشکار است

چه کسی جرات آن را دارد که به شکار من نگاه کند

من آن کرکس نیستم که مردار شکار می‌کند

خود را در دو عالم آشکار کردم و شناسانده‌ام.

۱۱. شکایت از نامرادی خویش و مرادی دیگران (ش ۳۵)

گیلکی:

baa folok donir bolbl astin zaaraa

با فلک دنیر بلبل استین زارا

navin e kolaav no Š in e bor raa

نوینه کلاو نشینه بر را

بلبل به کلاوه کئان دره به خارا

bolbol bo kolaav o ko Š aan dor o be xaar aa

خوا را بترس و مو چنی یارا (ش ۳۵)

xovaa raa baters o mavu Č eni yaar a a

بر گردان:

بنگر که بلبل از دست فلک گریان است

نمی بیند که وزغ بر سر راه او می‌نشیند

بلبل به میان خارستان در آغوش وزغ است

ای یار از خدا بترس و چنین مباش.

تأملی در زندگی و دیوان اشعار پیر شرفشاه دولایی ۱۵

۱۲. تقدیر و سر نوشت (ش ۴۸، ۳۷)

گیلکی:

یا می دل چه شا کدن خالق می زورا

yaa mi del Će Ša kodon xaaloq o zura?

همه ی مرده وایه ده خفتن گورا

hamo mord o va yo doxofon guira

بامین که بشیم به مصیبتی کو را

bam in ke ba Š im bomsibat o ku ra

دل وا ترکه دیده بوینه کا رو را (ش ۳۷)

del vatork e dido bavin o kaa ru ra

برگردان:

ای دل با زور خالق چه می توان کرد

همه باید بمیرند و در گور بخوابند

آمدیم که به کوی مصیبت برویم

دیده که رخسار او را ببیند، دل خواهد ترکید.

۱۳. ترک تعلقات (ش ۴۷)

گیلکی:

دانا که بو؟ آنکه ندی ملک جهاننا

daanaa ke bu? aan ke na dee molk o johaana

نه خور و نه مانگ و نه زمین و نه آسمانا

na xor o na maang o na zomin o na aasmaana

نه موت و نه حیات و نه انی قبر و زندانا

na moot o na hayaat na an o qobr o zondan a

بیافته به کام بهشتی و قصر و جنا(ش ۴۷)

ba yaaft o bo kaam behe Št o qosr o jonaan a

برگردان:

چه کسی دانا بود؟ آنکه تعلقات جهان را ندید

نه خورشید و نه ماه و نه زمین و نه آسمان را

نه مرگ و نه زندگی و نه قبر و زندانش را

و به کام دل خویش قصر و باغ بهشت را یافته است.

۱۴. بهره نبردن از زندگی (ش ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۵۷، ۵۹، ۹۶)

گیلکی:

من مانم همان ول و میشن بکشتینا

mon maan om hamaan vol o mis Š on ba ka Š t in aa

ول بنه لا تر به خون بداشتینا

vol bon o laa tor bo xun ba daa Š t in aa

من مانم همان ول نچی به بمردینا

mon maan om vol na cih ba mord in aa

باغ به کس بمانده ول کام نیافتینا (ش ۵۴)

baaq bo kos ba maand o vol kaam na yaaft in aa

برگردان:

من مانند کسی هستم که گل سرخ و بنفشه کاشته است
و ریشه گل را با خون خود آبیاری کرده است
من مانند کسی هستم که این گل را نچیده و مرد
و باغ برای دیگری مانده و کامی از گل نیافته است.

۱۵. حقیقت طلبی و معرفت جویی (ش ۶۷، ۶۸، ۶۹)

گیلکی:

pul nee arz e aam o goft u kolaam a بول نیرزه عامی گفت و کلاما

xaas va ba vo bira ba yaaft e kaam a خاص وا بوه بیره بیافته کاما

I va na bo bira na yaaft e bi kaam a ای وا نه به بیره نیافته بی کاما

axor ba vo kaa dokof o sor o noyaam a آخر بوکا دکفی سری نیاما (ش ۶۷)

برگردان:

سخنان مردم عادی کمترین ارزشی ندارد

باید اینجا از خاصان بود تا کامیاب شد

اگر اینجا از خاصان نباشد و کام را در نیافته باشد

عاقبت گرفتار تیغ خواهد شد.

۱۶. بی وفایی دنیا (ش ۷۳، ۷۲)

گیلکی:

aadom homo mir od o in doni haa a آدم همه میرد و این دنی هانا

وفا کس ندی هرگز این ملک جهانا

vofaa kos na dee hargoz in molk o johaana

آن روح که حساب کند این ملک خرابا

aan ruj ke hesaab kon od in molk o xoraab a

نه به پسر مانه نه به پیر و نه به بابا. (ش ۷۲)

na bo poso mane na bo peer o na bo baabaa

برگردان:

همه آدم‌ها می‌میرند و دنیا همین است

هرگز کسی از این جهان وفا ندید

روزی که به حساب این جهان خراب می‌رسند

نه برای پسر می‌ماند نه برای پدر و نه برای پدر بزرگ.

۱۷. دوری از تکبر و غرور (ش ۷۵، ۷۴)

گیلکی:

دلمبر تنام زیان داره خور میا

delomor tanaam zoyaan dar e xorrom I ya

تکبر به چاه فکند یوسف مصریا

tokobbor bo Čaah fokond yusof o mesr I ya

تأملی در زندگی و دیوان اشعار پیر شرفشاه دولایی ۱۹

na vin I o folk o gordan ko Š I ya نوینی و فلکی گردن کشییا

zamaan o na paa ye fordaa o baa m anee ya زمانه نیایه و بام انیا. (ش ۷۴)

برگردان:

ای دلبر غرور برای زیبایی زیان دارد

تکبر یوسف مصری را به چاه انداخت

آیا گردنکشی‌های فلک را نمی‌بینی؟

زمانه تا فردا نخواهد پایید و من به اینجا آمده‌ام.

۱۸. عبادت (ش ۷۷)

گیلکی:

دوستا دنیره چشم وا زرده خوراسا

dust a danir o Č o Š m vaa zord o xur aasaa

por taat bo afzuh ruv aa saa پر طاعت وا بافزوده روا سا

maarofot o vaa daryaa o golobo aasaa معرفته وا دریاوی غلبه آسا

taa ba vin I ti dust a tora vaasaa تا بوینی تی دوستا ترا واسا. (ش ۷۷)

برگردان:

برای دوست باید چشمی بینا همچون خورشید تابان داشت.

باید پر عبادت و تند رو بود.

معرفتی به عظمت دریا باید داشت.

تا ببینی که دوست تو در انتظار تست.

۱۹. پیغام به دوست (ش ۹۳)

گیلکی:

سری دل‌دان دوستی جا بفرستیما

serr I del daan dusto jaa ba ferest im a

سوگند ده‌ما دم‌نیر دل ببر دینا

soogand doham a doma nir del ba bord in a

اسپارش بزبان بکنا به چشم موینا

aspaaro Š bo zaan ba kon a bo Č a Š m ma vina

نشا به کسی اوست بردن جان شیرینا. (ش ۹۳)

na Š a bo kos I ust pordon jaan o Š irin a

برگردان:

محرم رازی را نزد دوست بفرستم

سوگندش دهم که به دلبرم نگاه نکن

پیغامم را به زبان برسان و به چشم نگاهش مکن

جان شیرین را به کسی نمی‌توان سپرد.

۲۰. تجلی معشوق در همه جا (ش ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴)

گیلکی:

دانا من بگوم از لامراد چون روست

daanaa mon ba gu m az laamoraad Č un rust

به بحر حقیقت دریا و به موج چون خوست

Č bo bahr o haqiaot daryaav bo mooj Č un xust

تأملی در زندگی و دیوان اشعار پیر شرفشاه دولایی ۲۱

موج بزه دریا و عشق عالما فوخوست

mooj ba ze daryaav o e \hat{S} q aalom a fuxust

معشوقه عالم به عالم به عاشقی جا رهست. (ش ۱۳۲)

maa \hat{S} uq a aalom bo aalom bo aa \hat{S} eq o jaa rah ast

برگردان:

بگویم که دانا چگونه از نامرادی‌ها رهایی یافت

و در دریای حقیقت چگونه موج فرو کش کرد

دریای عشق موج زد و عالم را فرا گرفت

در هر گوشه ای از عالم از معشوق راهی به عاشق هست.

۲۱. رنجوری در عشق (ش ۱۴۶، ۱۴۷)

گیلکی:

ای وایه منی که رنجورم و خراب دوست

ey vaay e mon I ke ronjurom o xoraab dust

گونه زرد و ابو و رنجور به بام دوست

gune zord va bo o ronjur ba baam dust

غریبا سا به کسی شر بمندیم دوست

qarib o aasaa bo kos o \hat{S} ar ba mand im dust

بور پسر دیم بنما که جان شو دوست. (ش ۱۴۷)

bur o posor dim ba nomaa ke jaan \hat{S} o dust

برگردان:

ای دوست وای بر من که رنجور و خراب هستم
گونه هایم زرد شد و رنجور گشتم
در شهر کسی غریب وار مانده‌ایم
ای پسر مو طلایی، رخسارت را عیان کن که جانم می‌رود ای دوست.

۲۲. متلون بودن روزگار (ش ۱۵۱)

گیلکی:

یا می دل زمانه گهی پشه گهی راست

yaa mi del zomaan o gahi poo Ŝ o gahi raast

لابو که پشا پش نمایه راستا، راست

laakbu ke poo Ŝ a poo Ŝ nomaa ye raast a raast

یقین بنده واسته کا معبودا راست

yaqin bonde vaast e kaa maabud a raast

وا داره معبود بنده آ پش بو جا راست. (ش ۱۵۱)

vaadar e maabud bondo a poo Ŝ ba vo jaa raast

برگردان:

ای دل زمانه گاه کج و گاه راست است

مسلم است که با کجروان کج و راستان راست است

به یقین راست بودن معبود برای بندگانش می‌باشد

اگر راه بنده کج باشد معبود به راه راستش می‌برد.

۲۳. کینه توزی فلک (ش ۱۵۲)

گیلکی:

این فلک دون پرور وا من کین وا توخت

in folok dun porvor vaa mon kin tuxt

شایی و بشارت که داشتم به غم آموخت

Ŝaayi o bo Ŝ aarot ke daa Ŝt om qom aamuxt

ورف و دمه فوکفت دیم پشت دیم فوکفت

vorf o domo fukoft dim poo Ŝ t o dim a fukoft

یکین منزل راه بو مرا چندین وا بوخت. (ش ۱۵۲)

yekin monzel raah bu mora Č ond in vaa buxt

برگردان:

این فلک دون پرور با من کینه توزی کرد

شادی و بشارتی که داشتم با غم آمیخت

برف و بوران حمله کرد و بر رخسارم نشست

فقط یک منزل راه بود اما چندین راهم آموخت.

۲۴. زیبایی معشوق (ش ۱۶۷، ۱۵۸)

گیلکی:

مانگا دلبری خورم صورت به زمین نزند

maang a delbor o xorom surot bo zomin na zand

آفتاب شرمسار و مجاور والا بمند

aaftaab Ŝ arm Ŝ aar o jaaver vaalvaa ba mand

داود در ستایش استا سلمان به بند

daavuud dor sotaaye Ŝ est aa soleymaan bo band

موسی دل بیاسه به طور و سینا بمند. (ش ۱۵۸)

mu Ŝ aa del bayaas e bo tur o sinaa ba mand

برگردان:

چنین دلبری به زیبایی ماه هرگز در زمین زاییده نشد

آفتاب از شرم برابرش در آسمان از حرکت باز ماند

داوود در ستایش ایستاد و سلیمان به بند کشیده شد

موسی دلش را آرزومند ساخت و در طور و سینا ماند.

۲۵. مانع تراشی رقیب (ش ۱۷۸)

گیلکی:

کبوتر به دوست بر سیره می نام نبر

kobutor bo dust ba ros ire mi naam mo bor

سلام و دعا برسان و می نامه بر

solaam o doa ba rosaan o mi naamo bor

ترسم که رقیب نشسته ببو با خبر

tors om bo kin o mi du Ŝ t e ba bu baa xobor

ده بده به کین می دوست هزار جا کمر. (ش ۱۷۸)

dobod o bo kin o mi dust hezaar jaa komor

بر گردان:

ای کبوتر اگر به دوست رسیدی نامی از من نبر
فقط سلام و دعا برسان و نامه‌ام را به او بده
می ترسم که رقیب آنجا نشسته باشد و باخبر شود
و به کینه و آزار دوست من تصمیم‌ها بگیرد.

۲۶. بی درمانی عشق (ش ۶۵۴)

گیلکی:

می جان عزیز دلبر می سرو روانی

mi jaan o aziz delbor mi sorv o rovaani

اوی تو این می بدونی بون روا، نی

avi tu in mee bo doni boon rovaa ni

بهر سر کوچه مرا تو چند دوانی

bo har sor o ku Ć o mora tu Ć ond dovaani

بتی درد من میرم یقین که دوا، نی. (ش ۶۵۴)

boti dord mon mir om yoqin ke dovaa ni

بر گردان:

دلبر عزیز و سرو روان منی

بی تو در دنیا بودن من روا نیست

تا چند مرا بر سر هر کوچه ای می دوانی؟

از درد عشقت می میرم، یقین دارم که دواایی نیست.

۲۷. قضا و قدر و ناکار آمدی تدبیر (ش ۶۵۵)

گیلکی:

عاقل بو ائین خبر داره همه سو نی

aaqel bavo in xobeor daar e hamo sunee

جاهل بو ائین سر بدار و درخت سونی

jaahel bavo in sor bo daar o doroxt sunee

ای کسی به علم خواندن عرشا سر واسونی

I kos I bo elm xaandon ar Š a sor vaasun ee

تقدیر حق فارسی تدبیر سو، نی. (ش ۶۵۵)

toqdir o haq faaros o kaa todbir su ni

برگردان:

عاقل کسی است که از همه سو خبر داشته باشد

جاهل کسی است که سر به تیر و درخت می‌ساید

اگر کسی با علم خواندن سر به عرش بساید

تقدیر حق که برسد هیچ تدبیری سود ندارد.

۲۸. محتوم بودن مرگ (ش ۶۵۷)

گیلکی:

ایره به عمر نوح و به دانش چو ذنونی

ira bo omr nuh o bo daano Š Ć o zonuni

به حکمت لقمان و به مال تو قارونی

bo hekmot loqmaan o bo maal tu qaarun I

تأملی در زندگی و دیوان اشعار پیر شرفشاه دولایی ۲۷

پیک اجل فارسکا کن فیکونی

peyk o ajol faaros o kaa kon fo yokun I

جه گوش پنبه او گفته وا افلاطونی. (ش ۶۵۷)

jo gu Ŝ ponbo ugeft o vaa aflaaton I

برگردان:

اگر به عمر نوح و به دانش چون ذنونی

به حکمت لقمان و به مال قارونی

وقتی که پیک اجل برسد نابود خواهی شد

باید افلاطون وار پنبه ای از گوش برداشت.

۲۹. احتراز از همنشین بد (ش ۶۸۱)

گیلکی:

وا ناجنس مدار یا می دل هم نشینی

vaa naajens madaar yaa mi del ham no Ŝ ini

خو مکن طبعا به هر ناکس که بوینی

xu ma kon tobaan bo har naakos ke ba vini

وا تو بهترا بنشین به هم نشینی

vaa tu beh tora ba no Ŝ in bo ham no Ŝ ini

تا جان در افزونه و تو قدرا دانی (ش ۶۸۱)

taa jaan dor afzun o o tu qodr a daani

برگردان:

ای دل با ناجنس همنشینی مکن
با هر ناکسی که ببینی دوست مشو
با بهتر از خودت همنشینی کن
تا بر جانت بیفزاید و قدر او را بدانی.

۳۰. بیم از آخرت (ش ۷۰۲)

گیلکی:

یا مردمان بتی سی خشما خوئی
yaa mordumaan ba tosi x Š m a xovaaee
be gonaah faama noh I yekin paaee

به گناه فامه‌ی یکین بائی

آن روح سوال به چند هیبت به سرائی

aan ruj o soaal bo Čond heybot bo soraee

چه سویه ترا تی دا و دوها وائی؟ (ش ۷۰۲)

Č e suyo tora ti daa o duhaa vaaee

برگردان:

ای مردم از خشم خدا بترسید
با گناه گامی پیش نگذارید
آن روز سؤال که با همه هیبت خود فرا رسد
داد و دعایتان که در اید چه سودی دارد؟

نتیجه گیری

پیر شرفشاه دولائی از شاعران قرن هشتم هجری است که در گیلان می‌زیست و دیوانی دارد شامل ۷۶۹ دوبیتی که تمام آن را به گویش گیلکی سروده است. او از مریدان شیخ تاج‌الدین ابراهیم زاهد گیلانی و از معاصران امیره ساسان گسگری از خاندان مرداویج است. در باب زندگی و شرح حال او اطلاعات دقیقی وجود ندارد. اغلب سرگذشت او با افسانه‌ها آمیخته شده است.

اشعار او دوبیتی و به شیوه‌ی اشعار عارفانه سبک عراقی است. دارای چهار مصراع مقفی است. وزن اشعار هجائی نیست زیرا تعداد هجاهای آن با هم مساوی نیستند و اغلب در حدود ۱۳-۱۴ هجا هستند. و با معیارهای وزن عروضی هم همخوانی ندارد و با زحافات عروض قابل تطبیق نیست. احتمالاً با آهنگ‌های خاصی خوانده می‌شده است و باید آن را جزو ترانه‌های غیر عروضی بدانیم. در دیوان او ۷۶۹ دوبیتی، ۲ تک بیت مستقل، ۱ سه بیتی و ۲ مثنوی دیده می‌شود. البته در این شمارش ۱۹ بیت تکراری لحاظ نشده است.

دیوان پیر شرفشاه از حیث موضوع، تنوع چندانی ندارد. چند موضوع اصلی و پایه ای در دیوان شرفشاه دیده می‌شود که شاعر در حول آن موضوعات شعر سروده است. نظیر عشق، معشوق، دنیا، خوری سو. از این رو در این نوشتار موضوعات مختلف اشعار دیوان پیر شرفشاه استخراج گردید و در ۳۰ مورد ارائه گردید.

منابع:

۱. پیر شرفشاه دولائی (۱۳۷۲)، دیوان، به کوشش عباس حاکی، رشت، انتشارات ادره کل فرهنگ و ارشاد گیلان.
۲. شمیسا، سیروس (۱۳۶۳)، سیر رباعی در شعر فارسی، تهران، آشتیانی.
۳. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۳)، تاریخ ادبیات در ایران، جلد چهارم، تهران، فردوس، چاپ دوم.
۴. عباسی، هوشنگ (۱۳۸۹)، در آمدی بر ادبیات گیلکی، رشت، فرهنگ ایلیا.
۵. فومنی، عبدالفتاح (۱۳۴۹)، تاریخ گیلان، به تصحیح و تحشیه‌ی منوچهر ستوده، تهران بنیاد فرهنگ.
۶. کربلایی تبریزی، حسین (۱۳۴۴)، روضات الجنان و جنات الجنان، جزو اول، تصحیح و تعلیق جعفر سلطان‌القزایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۷. محیط طباطبایی، محمد (۱۳۲۰)، «شرفشاه گیلانی» مجله موسیقی، تهران، سال سوم، شماره دهم و یازدهم، دی و بهمن.
۸. مدنی، رضا (۱۳۶۹)، گیلان نامه، جلد دوم، رشت، گیلکان.